

تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی

هنری رماک، عضو هیئت علمی دانشگاه ایندیانا

ترجمه فرزانه علوی زاده*

چکیده

هنری رماک^۱ (۱۹۱۶-۲۰۰۹)، استاد زبان آلمانی و نظریه پرداز ادبیات تطبیقی، در برلین به دنیا آمد. رماک سال‌ها در کمیته اجرایی انجمن ادبیات تطبیقی امریکا خدمت کرد و از بنیان‌گذاران طرح «تاریخ تطبیقی ادبیات‌ها در زبان‌های اروپایی» بود. در حوزه ادبیات تطبیقی اغلب به انتشار مقالاتی در زمینه نظری می‌پرداخت و دو مقاله بنیادین و مهم منتشر کرد: «ادبیات تطبیقی بر سر دو راهی» (۱۹۶۰) و «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی» (۱۹۶۱) که به زبان‌های مختلف ترجمه شده و بسیار مورد استناد قرار گرفته‌اند. مقاله «ادبیات تطبیقی: تعریف و کارکرد» تثبیت‌کننده دیدگاه‌های مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی است. رماک با ارائه تعریفی نوین از ادبیات تطبیقی که مورد پذیرش بیشتر تطبیق‌گران امریکایی قرار گرفته است، میان ادبیات تطبیقی، به دلیل ماهیت بینارشته‌ای آن، با سایر دانش‌های بشری ارتباط تنگاتنگی برقرار کرد. تعریف رماک از ادبیات تطبیقی دو حوزه اصلی را در بر می‌گیرد: مطالعه ادبیات در فراسوی مرزهای یک کشور خاص، و مطالعه روابط میان ادبیات و سایر قلمروهای دانش و معرفت. بخش دوم تعریف او نمایانگر تمایز بنیادینی است که میان ادبیات تطبیقی از دیدگاه مکتب فرانسه و مکتب امریکایی وجود دارد. رماک در این مقاله به دنبال آن بود تا چشم‌انداز گسترده‌تری از پژوهش‌های تطبیقی به دست دهد. او همچنین به نقد مفهوم تأثیر و تأثر از دیدگاه مکتب فرانسه پرداخت و شرایطی برای آن قائل شد تا این دسته از پژوهش‌ها به درک ما از فرایند خلاق تولید اثر هنری و دریافت ما از تاریخ ادبیات کمک کند. مقاله رماک زمینه پیدایش افق‌های نوین در حوزه ادبیات تطبیقی را فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، مکتب امریکایی، ماهیت بینارشته‌ای، مکتب فرانسه، تأثیر و تأثر.

* دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد

پیام‌نگار: far.alavizadeh21@yahoo.com

^۱ Henry H. H. Remak

ادبیات تطبیقی مطالعه ادبیات فراسوی مرزهای یک کشور خاص، و مطالعه روابط میان ادبیات از یک سو و سایر قلمروهای دانش و معرفت مانند هنرها (فی‌المثل: نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، موسیقی)، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی (فی‌المثل: سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی)، علوم، دین و جز اینها از سوی دیگر است. به طور خلاصه، ادبیات تطبیقی مقایسه یک ادبیات با یک یا چند ادبیات دیگر و مقایسه ادبیات با سایر قلمروهای بیان انسان است.

این تعریف^۱ احتمالاً برای بیشتر دانشجویان ادبیات تطبیقی این کشور تعریفی قابل قبول است، اما همین تعریف در میان بخش مهمی از پژوهشگران ادبیات تطبیقی، که برای رعایت ایجاز از آنها با عنوان «مکتب فرانسه»^۲ نام می‌بریم، موضوع بحث قابل ملاحظه‌ای خواهد بود. برای روشن کردن این اختلاف عقاید، که برخی بنیادی هستند و بقیه بیشتر به تأکیدها مربوط می‌شوند، بهتر آن است که بخش نخست تعریف خود را پیش از پرداختن به بخش دوم آن مطرح کنیم.

مکتب‌های ادبیات تطبیقی امریکایی و فرانسوی هر دو بر این بخش از تعریف ما، یعنی ادبیات تطبیقی به مثابه مطالعه ادبیات فراتر از مرزهای ملی، صحنه می‌گذارند. با این وصف، در کاربرد عملی ادبیات تطبیقی تفاوت‌های مهمی از نظر تأکید نسبی بر مباحث مختلف وجود دارد. مکتب فرانسه به حمایت از مسائلی گرایش دارد که بر پایه شواهد حقیقی حل‌شدنی‌اند (این شواهد اغلب شامل اسناد و مدارک شخصی است). پیروان این مکتب تمایل دارند که نقد ادبی را از قلمرو ادبیات تطبیقی جدا کنند، و به

^۱ رویکردی که آگاهانه در این مقاله انتخاب شده است توصیفی و هم‌زمانی است، نه تاریخی و تکوینی. ترکیب این دو رویکرد فراتر از هدف این کتاب و نامتناسب با آن است، اما همچنان مطلوب غایی باقی به شمار می‌رود. نه این تحقیق و نه کتاب‌شناسی، هیچ‌کدام، به وضعیت پژوهش و برنامه‌های ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌ها و کشورهای معین مربوط نمی‌شود، مگر در آن حد که مستقیماً بر مسئله اصلی تعریف تأثیر بگذارد.

^۲ نمایندگان این مکتب محققان پیشرو فقیدی چون فرنان بالدانسپرژه، ژان-ماری کاره، پل آزار، پل وان تیگم، و همچنین مارسل باتایون، شارل دیدیان، هانری رودیه، باسیل مونثان، ماریوس فرانسوا گی‌یار و دیگران بوده‌اند. وان تیگم، کاره و گی‌یار سردمداران طرح‌های اصلی نظریه و خط‌مشی تطبیقی نوین فرانسه بوده‌اند (نک کتاب‌شناسی). اگرچه در این مقاله سعی بر تأکید بر مسائلی است که در نوشته من در سالنامه ۱۹۶۰ نیامده (نک کتاب‌شناسی)، با این حال، در بخش‌هایی که گرایش‌های امریکایی با گرایش‌های اروپایی در تقابل قرار می‌گیرد، گاه هم‌پوشانی‌های مختصری وجود دارد.

مطالعاتی که صرفاً رویکرد مقایسه‌ای دارند و تنها به شباهت‌ها و تفاوت‌ها اشاره می‌کنند، با دیده تحقیر می‌نگرند. کاره^۱ و گی‌یار^۲ حتی در مورد مطالعات تأثیری^۳ هشدار می‌دهند، زیرا این قبیل مطالعات، به اعتقاد آنان، بسیار مبهم و نامعلوم‌اند؛ این پژوهشگران ما را ترغیب می‌کنند که توجه خود را به مسائلی چون پذیرش، واسطه‌ها، سفر خارجی، و نگرش‌ها نسبت به یک کشور در ادبیات کشور دیگر در یک برهه زمانی معین معطوف کنیم. این دو محقق، برخلاف وان تیگم^۴، نسبت به تلفیق‌های گسترده ادبیات اروپایی نیز بسیار محتاط‌اند، زیرا این تلفیق‌ها را ناشی از دانش سطحی به ظاهر جذاب، ساده‌انگاری‌های خطرناک، و استدلال‌های پیچیده نامطمئن می‌دانند.

ریشه‌های اثبات‌گرایانه^۵ این دیدگاه‌ها به‌وضوح قابل تشخیص‌اند. به اعتقاد ما، تمایل فرانسوی‌ها به «امنیت»^۶ ادبی در زمانه‌ای که سخت خواستار تخیل بیشتر (نه کمتر) است، اسف‌انگیز است. پره^۷ نیز به این موضوع اشاره کرده است. تأثیر به طور قطع مسئله‌ای بسیار حساس است و، در مقایسه با سایر تلاش‌های پیشین از این دست، از دوستداران خود دانش جامع‌تر و هوشیاری بیشتری می‌طلبد. در بسیاری از مطالعات تأثیری، به جایگاه منابع توجه بسیار شده است، و این قبیل سؤالات بی‌پاسخ مانده‌اند که کدام مؤلفه‌ها حفظ و کدام رد شده‌اند، و مؤلفه‌ها چرا، چگونه و با چه میزان از موفقیت جذب و تلفیق شده‌اند. مطالعات تأثیری اگر در صدد پاسخگویی به سؤالات فوق برآید، نه تنها به دانش ما از تاریخ ادبیات می‌افزاید، بلکه به درک و دریافت ما از فرایند خلاق آثار هنری ادبی کمک می‌کند.

در مطالعات تأثیری، نگرانی درباره جایگاه تأثیر و اثبات آن ممکن است مسائل مهم‌تری را در زمینه تفسیر و ارزیابی هنری تحت‌الشعاع قرار دهد. از این رو، این دسته مطالعات در شرح و توصیف ماهیت اثر ادبی کمتر مفید واقع می‌شوند تا مطالعاتی که نویسندگان، آثار، سبک‌ها، گرایش‌ها و ادبیات‌هایی را مقایسه می‌کند که هیچ‌گونه تأثیری در آنها قابل اثبات نیست یا بنا بر آن نیست که اثبات شود. موضوعات تطبیقی صرف گنجینه بی‌پایانی فراهم می‌آورند که پژوهشگران معاصر کمتر از آنها استفاده می‌کنند، و

^۱ Jean-Marie Carré^۲ Marius-François Guyard^۳ influence studies^۴ Paul Van Tieghem^۵ positivistic^۶ sécurité^۷ Henri Peyre

ظاهراً فراموش کرده‌اند که نام رشته ما «ادبیات تطبیقی» است نه «ادبیات تأثیری». نویسندگان و آثاری چون هردر و دیدرو، نووالیس و شاتوبریان، موسه و هاینه، بالزاک و دیکنز، موبی دیک و فاوست، مراسم تدفین راجر ملوین اثر هاتورن و درخت یهودیت نوشته دروسته-هولسهوف^۱، هاردی و هاوپتمان، آسورین و آناتول فرانس، باروخا^۲ و استاندال، هامسون^۳ و ژیونو^۴، توماس مان و ژید تا حدود زیادی قابل مقایسه‌اند، صرف نظر از اینکه آیا یکی بر دیگری تأثیر گذاشته یا به چه میزان تأثیر گذاشته است.^۵

اکراه کاره و گی‌یار از تلفیق‌های گسترده در ادبیات تطبیقی نیز در نظر ما بیش از اندازه احتیاط‌آمیز است. تلفیق لازم است، مگر آنکه مطالعه ادبیات بخواهد خود را به تفرقه و انزوای ابدی محکوم کند. اگر آرزوی مشارکت در زندگی فکری و احساسی دنیا را داریم، باید گاه‌گاهی دیدگاه‌ها و نتایج حاصل از تحقیقات ادبی را کنار هم بگذاریم و از آنها به نتایج معنی‌دار و قابل استفاده برای سایر رشته‌ها، برای کشور، و در سطح گسترده‌تری برای جهان برسیم. خطرات جدی تعمیم‌های عجولانه، که کاملاً واقعی هستند، اغلب همچون سپری عمل می‌کنند که وسوسه بسیار انسانی محتاطانه عمل کردن را پنهان می‌کند. این دو محقق معتقدند «تا زمانی که تمام اطلاعات لازم را به‌دست نیاورده‌ایم، باید صبر پیشه کنیم». اما هرگز به همه اطلاعات دست نخواهیم یافت و این نکته‌ای است که از آن آگاهیم. حتی اگر یک نسل به تمام اطلاعات درباره یک نویسنده یا یک موضوع دست یابد، همان «حقایق» همواره و به‌ضرورت موضوع تفسیرهای متفاوت نسل‌های مختلف خواهد بود. در تحقیق و پژوهش، باید جانب احتیاط را در حد معقول رعایت کرد، اما پژوهش نباید کارایی خود را در نتیجه کمال‌گرایی‌های موهوم از دست بدهد.^۶

^۱ Annette Elizabeth von Droste-Hülshoff, *Die Judenbuche*

^۲ Pio Baroja

^۳ Knut Hamsun

^۴ Jean Giono

^۵ تطبیق‌گران برای ارزیابی احتمال همسانی تصادفی در مقابل احتمال تأثیر می‌توانند از روش‌های متخصصان فرهنگ عامه بسیار بیاموزند که در بررسی درون‌مایه‌ها ناگزیر به‌کرات با این مسئله مواجه شده‌اند. بسیاری از مطالعات فرهنگ عامه به تمام معنی تطبیقی‌اند.

^۶ چند جمله این پاراگراف برگرفته از نقد من است بر کتاب مطالعاتی درباره تاریخ ادبیات تطبیقی نوشته فریتس نویبرت (Fritz Neubert, *Studien zur vergleichenden Literaturgeschichte*) در سی‌ونهمین گردهمایی زبان

مدرن (Modern Language Forum, xxxix, 1954, p.154-5).

خوشبختانه مکتب فرانسه در عالم عمل، در مقایسه با حوزه نظر، به مراتب جسورانه‌تر و پرکنار از تعصبات رفتار کرده است.^۱ ادبیات تطبیقی بخش عمده یا شاید بیشترین سهم از تحقیقات مهم تطبیقی خود را مدیون مکتب فرانسه و محققان تعلیم‌یافته این مکتب است. روسو و اصول جهان‌وطنی/ادبی نوشته تکست،^۲ گوته در فرانسه^۳ و جریان اندیشه‌ها در مهاجرت فرانسوی‌ها از بالدانسپرژه، گوته در انگلستان^۴ اثر کاره، و دورنمای تحسین‌برانگیز عصر روشنگری در سراسر اروپا به قلم آزار^۵ تنها بخشی از مطالعات تلفیقی فرانسوی هستند. ویژگی‌های این مطالعات پرداخت استادانه و دقیق مقایسه‌ها و تأثیر و تأثرات، آگاهی هوشمندانه از ارزش‌های ادبی، و تفاوت‌های ظریف ناشی از توانایی فردی منحصر به فرد و فوق‌العاده در هدایت مشاهدات فراوان به سوی الگوهای روشن و قابل فهم در زمینه توسعه همه‌جانبه است. مقدمه‌های فرانسوی وان تیگم و گی‌یار بر ادبیات تطبیقی خود نمونه‌هایی از تلفیقاتی است که فایده‌های بسیار دارند. محققان امریکایی، به نوبه خود، باید بسیار احتیاط کنند تا از برخی موضوعات (از قبیل مطالعه در زمینه دریافت، دیدگاه‌ها، واسطه‌ها، جهانگردان، فرهنگ^۶) سرسری نگذرند؛ آن هم صرفاً به این دلیل که به نظر می‌رسد فرانسویان به چنین موضوعاتی

^۱ حتی در نظریه هم نشانه‌هایی از تزلزل می‌یابیم. گی‌یار در پایان بررسی خود (نک کتاب‌شناسی) اعلام می‌کند که به‌تازگی حرکتی به سمت درک زیباشناسانه بیشتر از ادبیات وجود داشته است (ص ۱۲۱). او همچنین تصدیق می‌کند که مطالعات تأثیری و تلفیق‌های گسترده اگرچه پرمخاطره اما ضروری‌اند (ص ۷۷، ۱۰۸-۱۰۹)؛ گی‌یار حتی جایگاهی برای مطالعات «هم‌زمانی» قائل است (ص ۲۴). وان تیگم تطبیق‌های «هم‌زمانی» را از قلمرو ادبیات تطبیقی خارج می‌کند، ولی تا حدی خودسرانه از قرار گرفتن آنها در قلمرو «ادبیات عمومی» استقبال می‌کند (ص ۱۷۴). در همین اواخر، برخی محققان فرانسوی (بمول، اتیامل و دیگران) باز هم اهداف سنتی تطبیق‌گرایی فرانسوی را چه در آثار خود و چه در مذاکرات نخستین کنگره فرانسوی ادبیات تطبیقی (بردو، ۱۹۵۶) و دومین کنگره بین‌المللی ادبیات تطبیقی (چپل هیل، ۱۹۵۸) به چالش کشیده‌اند. علاوه بر این، برخی از سخنگویان صاحب‌نام مکتب فرانسوی در کنگره دوم، مانند فرایه، رودیه، مونتنانو و اسکارپیت، با آنکه از مستدل بودن اساس سنت تطبیقی فرانسوی دفاع می‌کنند، به کاربردهای نادرست قبلی و بالقوه آن واقف‌اند و کاربردهای نوین روش‌های خود را پیشنهاد می‌کنند که با برخی اصول مکتب امریکایی آمیخته‌اند.

^۲ Joseph Texte, *Rousseau and the Origins of Literary Cosmopolitanism*

^۳ Fernand Baldensperger, *Goethe in France, The Circulation of Ideas in the French Emigration*

^۴ *Goethe in England*

^۵ Paul Hazard

^۶ *Belesenheit*

بیشتر توجه نشان داده‌اند و، در مقابل، سایر موضوعات تطبیقی را نادیده گرفته یا از آنها غفلت کرده‌اند.^۱

در پرداختن به بخش دوم تعریفمان، یعنی رابطه میان ادبیات و سایر حوزه‌ها، مسئله‌ای که با آن مواجه می‌شویم نه تفاوت ناشی از تأکید، بلکه تمایز بنیادی «مکتب امریکایی» و «مکتب فرانسه» است. وان تیگم و گی‌یار در تنها پژوهش معاصر در زمینه ادبیات تطبیقی که تا این تاریخ به شکل کتاب نوشته شده است، رابطه میان ادبیات و سایر حوزه‌ها (هنر، موسیقی، فلسفه، سیاست و...) را مورد بحث قرار نداده، و حتی فهرستی از این روابط ارائه نکرده‌اند. طی سالیان متمادی انتشار نشریه ادبیات تطبیقی^۲ به مدیریت بالدانسپرژه و آزار، این دسته از موضوعات در کتاب‌شناسی‌های سه ماه یکبار این نشریه به هیچ عنوان به رسمیت شناخته نشد. این روش در زمان مدیریت بعدی این نشریه همچنان بدون تغییر باقی مانده است. درحالی‌که برنامه آموزشی و آثار منتشرشده مکتب ادبیات تطبیقی امریکایی (از جمله کتاب‌شناسی‌ها) عموماً این حیطه [روابط ادبیات با سایر رشته‌ها] را در بر می‌گیرد.

بی‌تردید فرانسویان به موضوعاتی چون هنرهای تطبیقی علاقه‌مندند، اما این موضوعات را خارج از حوزه ادبیات تطبیقی می‌دانند.^۳ برای این دیدگاه مکتب فرانسه دلایل تاریخی وجود دارد. ادبیات تطبیقی [در مکتب فرانسه]، باوجود سختگیری‌ها در تقسیم‌بندی و مرزبندی آکادمیک، توانسته است بیش از نیم قرن جایگاهی متمایز و شناخته‌شده در دانشگاه‌های فرانسه داشته باشد، دقیقاً به این دلیل که گستره وسیع‌تری از ادبیات را با محدودیت سنجیده‌ای ترکیب کرده است. دانشجو و معلم ادبیات که جسارت فراتر رفتن از مرزهای ملی را دارند، پیش از این نیز مسئولیت و وظیفه سنگینی بر عهده داشته‌اند. از طرفی، فرانسویان ظاهراً می‌ترسند که مطالعه روشمند رابطه ادبیات و هر زمینه دیگری از تلاش بشری این رشته را در مظان اتهام شیادی قرار

^۱ در امریکا نیز نظریه و عمل یکسان نیست. به نظر منطقی می‌رسد که بگوییم اکثر محققان امریکایی، از جمله افرادی که در حوزه ادبیات تطبیقی تحقیق می‌کنند، پژوهش فعلی خود را با خط‌مشی‌های کمابیش تاریخی سنتی، بدون در نظر گرفتن تبعیت یا عدم تبعیت نظری آنها از نقد، انجام می‌دهند.

^۲ *Revue de littérature comparée*

^۳ باسیل مونتانو در اولین کنگره فرانسوی ادبیات تطبیقی که در مارس ۱۹۵۶ در بر دو برگزار شد، رابطه بین ادبیات و سایر هنرها را به «ادبیات عمومی» نسبت داد (Littérature générale et Histoire des idées, 1957, p.25).

دهد، و در هر حال برای پذیرش ادبیات تطبیقی به عنوان یک حوزه دانشگاهی قابل احترام و مورد احترام زیان بار باشد.^۱

ایراد مرتبط و اساسی تری که باید مورد توجه قرار گیرد فقدان انسجام منطقی میان ادبیات تطبیقی به عنوان مطالعه ادبیات فراسوی مرزهای ملی، و ادبیات تطبیقی به مثابه مطالعه شاخه‌های ادبیات فراتر از مرزهای خود ادبیات است.^۲ همچنین، در حالی که معانی ضمنی جغرافیایی اصطلاح ادبیات تطبیقی نسبتاً ملموس است، شاخه‌های عمومی آن که در مفهوم امریکایی ادبیات تطبیقی به آنها اشاره شده، مشکلاتی جدی در مرزبندی به وجود آورده‌اند و محققان امریکایی تمایلی نشان نداده‌اند که به طور مستقیم به این مشکلات بپردازند.

زمانی که با انبوه عناوین کتاب‌شناسی ادبیات تطبیقی بالدانسپرژه‌فریدریش^۳ مواجه می‌شویم، یافتن معیاری قطعی برای انتخاب دشوار است، به‌ویژه در بخش‌هایی از کتاب اول که شامل «کلیات»، «موضوع‌شناسی» و «انواع ادبی» می‌شود، و نیز در فصل «جریان‌های ادبی» در کتاب سوم. منظور ما در اینجا صرفاً مدخل‌هایی است که نه عنوان

^۱ مفاهیم ایتالیایی و انگلیسی ادبیات تطبیقی کاملاً از اندیشه‌های فرانسوی پیروی می‌کنند. با وجود این، به نظر می‌رسد که پژوهش تطبیقی انگلیسی، به دلیل توجه بیشتر به ادبیات قرون وسطی، نسبت به پژوهش تطبیقی در فرانسه محدودیت کمتری دارد، هرچند موضع اولیه مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه که دوره باستان و قرون وسطی را از حوزه ادبیات تطبیقی خارج کرده بود، در ۱۵ یا ۲۰ سال اخیر مورد بازنگری قرار گرفته است. در این مورد نگاه کنید به مقاله زیر:

Jean Frappier, "Littératures médiévales et littérature comparée: problèmes de recherche et de méthode" in the *Proceedings of the Second Congress of the International Comparative Literature Association*, Chapel Hill, 1959, I, P. 15-35.

بی‌شک تطبیق‌گران ایتالیایی، به رغم تبعیت کلی از الگوهای فرانسوی، در نتیجه تأثیر کروچه در تأکید بر جنبه زیباشناختی ادبیات تردید نمی‌کنند. گرایش در آلمان، همچون ایالات متحد آمریکا، به نحو بسیار بارزی به سوی نقد ادبی است. ژاپن که دین درازمدتی به سنت فرانسوی دارد، در حال تغییر جهت به سمت مکتب ادبیات تطبیقی امریکایی است. برای جزئیات بیشتر درباره جایگاه ادبیات تطبیقی در کشورهای مختلف نگاه کنید به:

Yearbooks of Comparative and General Literature
Forschungsprobleme der Vergleichenden Literaturgeschichte I and II
Revue de Littérature comparée, January-March 1953
Congress Proceedings

^۲ از نظر تطبیق‌گر امریکایی، این «فقدان انسجام منطقی» بیشتر صوری است تا واقعی، زیرا او میان گنجاندن «ادبیات و هنرها»، «ادبیات و موسیقی» و غیره در حوزه ادبیات تطبیقی، و رویکرد «مقایسه در درون ادبیات» که کاربران امریکایی به رسمیت می‌شناسند، ارتباطی بنیادین مشاهده می‌کند. در هر دو مورد، تطبیق (چه تطبیق «محض» باشد یا به طور تصادفی مرتبط باشد) مشخصه‌های ذاتی یا بالقوه ادبیات را آشکار می‌کند.

^۳ Baldensperger-Friederich, *Bibliography of Comparative Literature*

و نه محتوای آنها (بر اساس بررسی ما)، در مفهوم جغرافیایی، تطبیقی نیستند (غیر از موارد تصادفی). از این رو، گنجاندن آنها در این کتاب‌شناسی می‌باید ناشی از گسترش دامنه موضوعات باشد. به عنوان نمونه، ذیل عناوین «درون‌مایه‌های فردی» و «درون‌مایه‌های جمعی» پژوهش‌های فراوانی درباره عشق، ازدواج، زنان، پدران و پسران، کودکان، جنگ، حرفه‌ها و... در چهارچوب ادبیات ملی می‌یابیم. آیا گنجاندن این موارد در کتاب‌شناسی ادبیات تطبیقی را می‌توان با این فرض توجیه کرد که در این دسته از پژوهش‌ها به دو حیطه ادبیات و «درون‌مایه‌ها» می‌پردازیم؟ حال آنکه درون‌مایه‌ها بخش جدایی‌ناپذیر و ذاتی ادبیات‌اند، نه فرعی و بیرونی. ذیل سرفصل‌های «انواع ادبی» و «جریان‌های ادبی»، پژوهش‌هایی درباره رمان امریکایی، رمان آموزشی^۱ آلمانی، نسل اسپانیایی سال ۹۸، و نمونه‌هایی دیگر از این دست را می‌بینیم. اما شرح انواع و جنبش‌ها و نسل‌های ادبی در یک کشور معین، حتی اگر ماهیت یکسانی داشته باشند، به‌خودی‌خود تطبیقی نیست. در دیدگاه ما از ادبیات و تاریخ ادبی، مفاهیمی چون انواع ادبی، جنبش‌ها، مکاتب، نسل‌ها و غیره مفاهیم ضمنی ادبیات‌اند، و درون قلمرو ادبیات قرار دارند، نه خارج از محدوده آن. به اعتقاد ما، با اندکی عقلانیت می‌توان ادعا کرد که اگر معیار بسیار انعطاف‌پذیر این کتاب‌شناسی را بپذیریم، تقریباً تمام پژوهش‌ها در زمینه مطالعه و نقد ادبی در حوزه «ادبیات تطبیقی» قرار می‌گیرند، حال آنکه اصطلاح ادبیات تطبیقی به عنوان اصطلاحی کمابیش همه‌شمول تقریباً بی‌معناست.^۲

اگر بپذیریم که قلمرو ادبیات تطبیقی حوزه‌ای تاریک و روشن و مبهم است و در این حوزه یک نمونه در یک موضوع خاص می‌تواند «تطبیقی» باشد یا نباشد، در آینده باید نسبت به پذیرش موضوعی از این دست در قلمرو ادبیات تطبیقی بسیار دقیق و تیزبین باشیم. باید اطمینان حاصل کنیم که مقایسه ادبیات و سایر رشته‌ها تنها در صورتی به عنوان «ادبیات تطبیقی» پذیرفته می‌شود که نظام‌مند باشد، و یک رشته منسجم و کاملاً مجزای خارج از محدوده ادبیات به حیث ماهیتش مورد مطالعه قرار

^۱ Bildungsroman

^۲ کتاب‌شناسی‌های مجله ادبیات تطبیقی که هر سه ماه یک‌بار منتشر می‌شوند، بر این سردرگمی می‌افزایند. عناوینی چون انواع گونه‌های روایی در آثار گرهارد هاوپتمان (Erzählformen in den Werken Gerhart Hauptmanns)، یا آخرین سخنان در رمان‌های انگلیسی قرن بیستم (Zur erlebten Rede im englischen Roman des 20. Jahrhunderts) چرا به کتاب‌شناسی ادبیات تطبیقی (شماره ۳۳، ص ۱۴۸-۱۴۹، ژانویه-مارس ۱۹۵۹) راه یافته‌اند؟

می‌گیرد. نمی‌توانیم بررسی‌های محققانه را صرفاً به این دلیل در حوزه «ادبیات تطبیقی» قرار دهیم که به جنبه‌های ذاتی زندگی و هنر می‌پردازند که قطعاً باید در هر ادبیاتی نمود پیدا کند. مگر ادبیات غیر از اینها درباره چه چیز دیگری است؟ بررسی منابع تاریخی یکی از نمایشنامه‌های شکسپیر تنها در صورتی در حوزه «ادبیات تطبیقی» جای می‌گیرد که تاریخ‌نگاری و ادبیات دو قطب اصلی پژوهش باشند، واقعیت‌ها یا روایت‌های تاریخی و اقتباس‌های ادبی آنها به گونه‌ای نظام‌مند مقایسه و ارزیابی شده باشند، و نتایج حاصل از این بررسی به هر دو حوزه تاریخ‌نگاری و ادبیات به حیث ماهیتشان مربوط باشند (مگر آنکه بررسی مورد بحث بر کشور دیگری متمرکز باشد). بررسی نقش پول در رمان باباگوریوی بالزاک تنها در صورتی بررسی تطبیقی خواهد بود که عمدتاً (نه فقط برحسب اتفاق) به تأثیر ادبی یک نظام منسجم مالی یا مجموعه‌ای از نظریات مالی مربوط شود. بررسی عقاید اخلاقی یا مذهبی هاتورن یا ملویل اگر به یک جنبش مذهبی سازمان‌یافته (مثل کالوینیس^۱) یا معتقداتی از این دست بپردازد، پژوهشی تطبیقی خواهد بود. بررسی یک شخصیت در رمانی به قلم هنری جیمز نیز در صورتی در قلمرو ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد که نگرشی روشمند درباره این شخصیت در پرتو نظریه‌های روان‌شناختی فروید (یا آدلر، یونگ و دیگران) ارائه شود.

با وجود علم به این موضوع، ما هنوز مفهوم «امریکایی» ادبیات تطبیقی را که جامع‌تر است ترجیح می‌دهیم. بی‌تردید ما باید برای دست یافتن به حداقلی از معیارها برای تفکیک حوزه انتخابی خود و حفظ این معیارها تلاش کنیم، اما نباید چندان نگران وحدت و یکپارچگی نظری آن باشیم به نحوی که از جنبه کاربردی ادبیات تطبیقی که مهم‌تر است غافل شویم. به نظر ما، ادبیات تطبیقی بیش از آنکه موضوعی مستقل باشد که باید به هر قیمت قوانین ثابت خود را به وجود بیاورد، یک رشته کمکی بسیار ضروری است؛ پیوندی است میان بخش‌های کوچک‌تر ادبیات بومی، و پلی است میان حوزه‌های خلاقیت بشری که از نظر ساختار درونی با یکدیگر مرتبط‌اند اما ساختار بیرونی آنها مجزاست. با وجود تفاوت آراء درباره جنبه‌های نظری ادبیات تطبیقی، در

^۱ Calvinism، آموزه‌های جان کلونین (به‌ویژه در این زمینه که آموزش و رستگاری منوط به پیش‌گزینی انسان توسط خداوند است) - م.

باب وظیفه آن اتفاق نظر وجود دارد: وظیفه ادبیات تطبیقی این است که به محققان، استادان و دانشجویان و در آخر به خوانندگان، که البته اهمیت آنها به هیچ وجه کمتر نیست، درک بهتر و جامع تری از ادبیات به مثابه یک کلیت و نه به عنوان یک یا چند پاره مجزا بدهد. ادبیات تطبیقی زمانی در ادای این وظیفه موفق خواهد بود که نه تنها چند ادبیات را به یکدیگر پیوند دهد، بلکه میان ادبیات و سایر حوزه های دانش و فعالیت انسانی، به ویژه حوزه های هنری و ایدئولوژیک، ارتباط برقرار کند؛ یعنی بتواند دامنه مطالعه و تحقیق درباره ادبیات را هم از نظر جغرافیایی و هم به طور کلی گسترش دهد.

۲

حوزه ها و اصطلاحات مختلفی با ادبیات تطبیقی مرتبط اند یا ظاهراً با آن هم پوشانی دارند: ادبیات ملی، ادبیات جهان، ادبیات عمومی. روشن ساختن معنی این اصطلاحات برای تعیین حدود اصطلاحات ادبیات تطبیقی ضرورت دارد.

میان روش های تحقیق در حوزه ادبیات ملی و ادبیات تطبیقی هیچ گونه تفاوت بنیادی وجود ندارد. مثلاً میان مقایسه راسین با کُرنی و مقایسه راسین با گوته از نظر روش شناسی تفاوتی نیست. با وجود این، در حوزه بررسی ادبیات تطبیقی با موضوعاتی روبه رو می شویم که از محدوده مطالعه ادبیات ملی فراتر می روند، مثلاً ارتباط یا برخورد میان فرهنگ های مختلف به طور کلی و مسائل مرتبط با ترجمه به طور خاص. سایر موضوعات در بررسی ادبیات ملی تحت تأثیر الگوهای نسبتاً متفاوتی هستند و معمولاً در پژوهش های ادبیات تطبیقی جایگاه مهم تری دارند؛ موضوعاتی مانند گرایش عمومی، موفقیت، پذیرش، و تأثیر ادبیات، سفر و واسطه ها.

حتی به لحاظ جغرافیایی قائل شدن به تمایزی مشخص میان ادبیات ملی و ادبیات تطبیقی گاهی دشوار است. در مورد نویسندگانی که به یک زبان می نویسند اما به ملیت های مختلف تعلق دارند چه باید کرد؟ احتمالاً به هیچ وجه نباید در مقایسه جرج برنارد شاو و اچ. ال. منکن^۱، یا شون اوکیسی^۲ و تینسی ویلیامز در قلمرو ادبیات تطبیقی

^۱ H. L. Mencken

^۲ Sean O'Casey

تردیدى کرد، اما زمانى که به ادبیات انگلیسى و امریکایى دوره استعمارى بازمى گردیم، موضوع، همان گونه که ولک^۱ اذعان می کند، مبهم تر می شود. مترلینک^۲ و ورنارن^۳ بلژیکی هائی بودند که آثار خود را به زبان فرانسه می نوشتند. آیا بررسی روابط نزدیک آنها با سمبولیسم فرانسوى را می توان بررسی تطبیقى به شمار آورد؟ همین سؤال در مورد آن دسته از نویسندگان ایرلندى نیز مطرح است که آثار خود را به انگلیسى می نویسند، یا فنلاندی هائی که به سوئدى می نویسند. در بررسی جایگاه روبن داریو^۴ نیکاراگوئه ای در ادبیات اسپانیا، یا جایگاه برجسته گوتفريد کله^۵ و کونراد فردیناند مایر^۶ سوئیسى و آدالبرت اشتیفر^۷ و هوگو فون هوفمانستال^۸ اتریشى در ادبیات آلمان نیز مشکلاتى از این دست مطرح است (تا چه رسد به موارد پیچیده تری مانند ریلکه و کافکا). برای تابعیت قانونى تا چه اندازه باید اهمیت قائل شد؟ تردیدى نیست که تابعیت بریتانیایى تى. اس. الیوت و تابعیت امریکایى توماس مان در نتایج کار ادبى آنان تفاوت ایجاد می کند.

از طرف دیگر، نویسندگانی هستند که به ملیتى واحد تعلق دارند، اما آثار خود را به زبان ها یا گویش های مختلف می نویسند. درباره ارتباط ادبیات ویلز با ادبیات انگلیس، ادبیات آلمان سفلى با ادبیات آلمان، ادبیات فلاندرى با ادبیات فرانسه (در بلژیک)، ادبیات سیسیل با ادبیات ایتالیا، ادبیات اوکراین با ادبیات روسیه کبیر، و ادبیات باسک و کاتالان با ادبیات اسپانیا یا فرانسه مسائلى مطرح می شود که باید یک به یک به آنها پرداخت. به طور کلی، می توان این قانون را مطرح کرد که محققى که بر تطبیقى بودن موضوعى با این ماهیت بینابینى پافشارى می کند، باید وظیفه اثبات این مسئله را نیز بپذیرد که با تفاوت های چشمگیرى در زبان، یا ملیت یا سنت روبه روست.

بیشتر تطبیقگران، با آنکه به مشکلات و هم پوشانى های این حوزه اذعان دارند، در این مورد هم عقیده اند که این مشکلات نه همیشگى اند و نه آن قدر جدی که سبب شوند تا تمایز مطالعات ادبى در داخل و خارج از مرزهای ملی باطل شود.

¹ Rene Wellek

² Maurice Maeterlinck

³ Emile Verhaeren

⁴ Rubén Darío

⁵ Gottfried Keller

⁶ Conrad Ferdinand Meyer

⁷ Adalbert Stifter

⁸ Hugo von Hofmannsthal

جایگاه ادبیات تطبیقی و ادبیات جهان^۱ متفاوت است. بین این دو، تفاوت‌های بنیادی‌تری نیز وجود دارد. ادبیات جهان شامل عناصر مکان، زمان، کیفیت و کمیت است. ادبیات تطبیقی (از نظر جغرافیایی)، همچون ادبیات جهان، شامل عنصر مکان است، اما اغلب، اگرچه نه لزوماً، از نظر مکانی محدودتر است. حوزه مطالعه ادبیات تطبیقی معمولاً بررسی ارتباط میان تنها دو کشور، یا دو نویسنده با ملیت‌های مختلف، یا بررسی رابطه یک نویسنده با [ادبیات] کشوری دیگر است (مثلاً بررسی روابط ادبی فرانسوی-آلمانی، رابطه پو-بودلر، و بررسی جایگاه ایتالیا در آثار گوته). اصطلاح پرطمطراق‌تر «ادبیات جهان» به شناخت [و مطالعه ادبیات] در سراسر جهان و معمولاً جهان غرب اشاره می‌کند.

«ادبیات جهان» از عنصر زمان نیز حکایت دارد. قاعدتاً برای رسیدن به شهرت جهانی زمان لازم است و «ادبیات جهان» معمولاً با ادبیاتی سرو کار دارد که از آزمون زمان سربلند بیرون آمده باشد. بنابراین، «ادبیات جهان» کمتر حوزه ادبیات معاصر را در بر می‌گیرد، در حالی که ادبیات تطبیقی، دست‌کم در عالم نظر، هر اثر قابل مقایسه‌ای را، صرف‌نظر از اینکه به گذشته مربوط باشد یا به دوره معاصر، تطبیق و مقایسه می‌کند. هرچند باید بلافاصله به این نکته اشاره کنیم که مطالعات ادبیات تطبیقی در عمل بیشتر به بررسی آن دسته از شخصیت‌های ادبی گذشته اختصاص دارد که شهرت جهانی یافته‌اند، و شاید اکثر مطالعات ادبیات تطبیقی به این حوزه مربوط باشد. در واقع، بیشتر مطالعاتی که تا به امروز انجام داده‌ایم یا از این پس انجام خواهیم داد در حوزه ادبیات تطبیقی جهانی قرار می‌گیرد.

به این ترتیب، ادبیات جهان عمدتاً به آن دسته از آثار ادبی می‌پردازد که در گذر زمان شهرت جهانی یافته و ماندگار شده‌اند (مثل *کمدی الهی*، *دن کیشوت*، *بهشت* / *زردست‌رفته*، *کاندید*، *ورتر*)، یا به طرز نامحسوس‌تری شامل آن دسته از نویسندگان هم‌عصر ما می‌شود که در خارج از مرزهای ملی خود بسیار شناخته و تحسین شده‌اند

^۱ اصطلاحات «ادبیات بین‌المللی» (International Literature) و «ادبیات جهان‌شمول» (Universal Literature) کمابیش با اصطلاح ادبیات جهان هم‌معنی هستند، اما رایج نشدند. برانت کورستیوس، محقق هلندی، در کتاب خود گزارشی بسیار عالی از سیر تطور اصطلاح «ادبیات جهان» (World Literature) از هررد و گوته تا قرن بیستم ارائه می‌کند که هم توصیفی و هم انتقادی است. (J. C. Brandt Corstius. *De Muze in het Morgenlicht*, Zeist. 1957. pp. 149-70).

(مثل فاکنر و کامو و توماس مان)، شهرتی که در بسیاری موارد موقتی است (مثلاً در مورد گالزوردی^۱ و مارگرت میچل و موراویا و رمارک). ادبیات تطبیقی تا این حد به معیارهای کیفیت یا کمیت وابسته نیست. مطالعات تطبیقی راهگشا و مؤثری درباره نویسندگان درجه دوم صورت گرفته است که، نسبت به نویسندگان بزرگ، اغلب به طرز محسوس تری نماینده ویژگی‌های زمانه خود هستند، و البته امکان مطالعات بیشتری هم در این زمینه وجود دارد. این قبیل مطالعات تطبیقی شامل نویسندگانی می‌شود که زمانی نویسندگان بزرگ و مشهور و موفق انگاشته می‌شدند (از جمله لیلو^۲، گسنر^۳، کوتسبو^۴، دوما ی پدر و پسر، اسکریب^۵، زودرمان^۶، پینرو^۷)، یا حتی نویسندگانی که هیچ‌گاه شهرت برون‌مرزی نداشته‌اند، اما آثارشان می‌تواند گرایش‌های غالب ذوق ادبی در اروپا را نشان دهد (تنها در آلمان نویسندگانی مانند فریدریش دولاموت-فوک^۸، ساخاریاز ورنر^۹، فریدریش اشپیلهاگن^{۱۰}، و ماکس کرتسیر^{۱۱}).

علاوه بر این افراد، نویسندگان درجه اولی که هنوز آثارشان در عرصه ادبیات جهان با استقبال مواجه نشده است، برای مطالعات ادبیات تطبیقی کاملاً مناسب‌اند. در حقیقت، بررسی آثار این قبیل نویسندگان از رهگذر مطالعات ادبیات تطبیقی در پذیرش آنان به عنوان مشاهیر ادبیات جهان مؤثر است. در میان ادیبان گذشته که به تازگی در جهان غرب شناخته شده یا شهرتشان احیا شده است (یا می‌شود) کسانی چون دان، بلیک، هولدرلین، بوشنر، ژرار دو نروال، لوترنهامون و ملویل دیده می‌شوند. و هنوز ادیبان دیگری هستند که به همین میزان شایسته توجه و استقبال بین‌المللی‌اند، و در انتظار شهرتی در خور در خارج از مرزهای کشورشان هستند، از جمله اسپروند^{۱۲}، لارا^{۱۳}، گالدوس^{۱۴}، آسورس، باروخا (اسپانیا)؛ هردر، هیل، کِلر، تراکل، هوفمانشتال، هسه

¹ John Galsworthy

² George Lillo

³ Salomon Gessner

⁴ August Friedrich Ferdinand von Kotzebu

⁵ Augustin-Eugène Scribe

⁶ Hermann Sudermann

⁷ Sir Arthur Wing Pinero

⁸ Friedrich de la Motte-Fouqué

⁹ Zacharias Werner

¹⁰ Friedrich Spielhagen

¹¹ Max Kretzer

¹² José de Espronceda Y Delgado

¹³ Larra Y Sánchez de Castro

¹⁴ Benito Pérez Galdós

(آلمان، اتریش و سوئیس)؛ پتوفی^۱ (مجارستان)؛ کرینگا^۲، امینسکو^۳، سادووانو^۴ (رومانی)؛ نس پتر یاکوبسن^۵ و ایساک دینسن^۶ (دانمارک)؛ فرودینگ^۷ (سوئد)؛ اوپستفلدر^۸ (نروژ)؛ ویلا کیتز^۹ — این فهرست بی‌پایان است. ادبیات بالتیک، ادبیات اسلاو (به‌جز روسیه) و ادبیات‌های بیرون از سنت غربی کمتر مورد مطالعه قرار گرفته‌اند و بی‌تردید ارزش‌های ادبی حیرت‌آوری در آنها وجود دارد.

عناصر مکان، زمان، کیفیت و کمیت میان ادبیات جهان و ادبیات تطبیقی تفاوت درجه به وجود می‌آورد. اما تفاوت‌های بنیادی بیشتری میان این دو حوزه وجود دارد. اول آنکه مفهوم امریکایی ادبیات تطبیقی شامل پژوهش‌هایی در زمینه رابطه میان ادبیات و سایر حوزه‌هاست، در حالی که ادبیات جهان این ویژگی را ندارد. دوم آنکه حتی تعریف محدودتر «مکتب فرانسه» از ادبیات تطبیقی (که بر اساس آن، موضوعات مورد مطالعه در ادبیات تطبیقی، مانند موضوعات مورد مطالعه در ادبیات جهان، منحصرأ موضوعات ادبی هستند) روشی را تعیین می‌کند، حال آنکه ادبیات جهان روشی تعیین نمی‌کند. ادبیات تطبیقی مستلزم آن است که یک اثر، نویسنده، گرایش یا موضوع عملاً با یک اثر، نویسنده، گرایش یا موضوع از کشور یا حوزه دیگری مقایسه شود؛ اما برای مجموعه مقالاتی مثلاً درباره تورگنیف، هاتورن، تئوری و موپاسان به‌راحتی می‌توان عنوان مشاهیر ادبیات جهان را برگزید بی‌آنکه هیچ گونه مقایسه یا حتی مقایسه اتفاقی را در بر بگیرد. فرهنگ لغت وبستر واژه «تطبیقی» را «مطالعه نظام‌مند از طریق مقایسه پدیده‌ها... مانند ادبیات تطبیقی» تعریف کرده است.

در حال حاضر، در دانشگاه‌های امریکایی دوره‌های بسیاری ارائه می‌شود که به تحلیل شاهکارهای ادبی کشورهای مختلف، بیشتر در قالب ترجمه، اختصاص دارند، و گزیده‌های فراوانی برای این دوره‌ها به چاپ رسیده است. این دوره‌ها و کتاب‌های درسی را می‌بایست بیشتر «ادبیات جهان» نامگذاری کرد تا «ادبیات تطبیقی»، و اغلب نیز همین‌طور است، زیرا این قبیل آثار که عموماً به عنوان شاهکارهای منحصر به فرد مطالعه

¹ Sándor Petőfi

² Creanga

³ Eminescu

⁴ Mihail Sadoveanu

⁵ Jens Peter Jacobsen

⁶ Isak Dinesen

⁷ Gustaf Fröding

⁸ Sigbjørn Obstfelder

⁹ Willa Cather

و بررسی شده‌اند، (دست‌کم تا اندازه‌ای) به شیوه نظام‌مند مقایسه نشده‌اند. اینکه چنین دوره یا کتابی واقعاً تطبیقی از کار دربیاید به عهده استاد یا ویراستار است، مشروط بر آنکه انتخاب متون برای بررسی تطبیقی مناسب باشد.

در بررسی ادبیات تطبیقی، ضرورتی وجود ندارد که در هر صفحه یا حتی در هر فصل تطبیق وجود داشته باشد، بلکه هدف کلی، تأکید و روش کار باید تطبیقی باشد.^۱ محک زدن هدف، تأکید و روش کار مستلزم قضاوتی هم عینی و هم ذهنی است. در نتیجه، هیچ قانون انعطاف‌ناپذیری نمی‌تواند و نباید فراتر از این معیارها وضع شود.^۲ اصطلاح «ادبیات عمومی» در مورد دوره‌ها و آثاری به کار رفته است که با ادبیات بیگانه در ترجمه انگلیسی مرتبط‌اند یا، حتی با مسامحه بیشتر، در مورد برنامه‌هایی که در دسته‌بندی‌های گروه‌های دانشگاهی نمی‌گنجند و ظاهراً مورد علاقه دانشجویان خارج از یک ادبیات ملی هستند. این اصطلاح گاه به گرایش‌های ادبی و مسائل و نظریه‌های مربوط به علائق «عمومی»، یا به علم زیباشناسی اشاره دارد. مجموعه‌هایی از

^۱ گفتارهایی دربارهٔ هنر و ادبیات نمایشی (*Lectures on Dramatic Art and Literature, 1808*) به قلم اوگوست فون شلگل که از نخستین آثار در این زمینه است، به عنوان نمونه‌ای روشنگر به کار می‌آید. دلیل تعلق این گفتارها به قلمرو ادبیات تطبیقی صرفاً این نیست که شلگل در جلد اول کتاب به ادبیات‌های یونان و روم و در جلد دوم به ادبیات‌های ایتالیا، فرانسه، انگلستان، اسپانیا و آلمان می‌پردازد. حتی اگر این گفتارها به مباحثی مستقل از ادبیات این کشورها محدود باشند، باز هم دست‌مایه‌ای غنی برای ادبیات تطبیقی فراهم می‌کنند. این گفتارها در قلمرو ادبیات تطبیقی هستند، زیرا به عنوان مثال شلگل در نخستین گفتار خود نه تنها نمایشنامه یونانی و لاتین را با هم مقایسه می‌کند، بلکه نمایشنامه کلاسیک را با نمایشنامه رمانتیک تطبیق می‌دهد، و سپس این مقایسه را به نمایشنامه اسپانیایی، پرتغالی و آلمانی بسط می‌دهد؛ زیرا هنگامی که مثلاً به ادبیات ایتالیایی و فرانسوی می‌پردازد، پیوسته به ادبیات‌های کلاسیک ارجاع می‌دهد؛ زیرا از هر فرصتی برای اجرای تطبیق‌های کلی (میان ادبیات‌های نمایشی انگلستان و اسپانیا، اسپانیا و پرتغال، فرانسه و آلمان، و غیره) استفاده می‌کند؛ زیرا همواره دوگانگی‌های کلی نمایشنامه را در ذهن دارد (تراژیک-کمیک، شاعرانه-نمایشی، جدی و شوخی و غیره)؛ زیرا هرجا میسر باشد توجه خود را به هنرهای زیبا معطوف می‌کند. ترکیب تمام این مؤلفه‌هاست که آشکارا به کتابش هویتی تطبیقی می‌بخشد. اما این بدان معنا نیست که هر فصل از کتاب شلگل شایسته عنوان کلی «تطبیقی» است یا باید باشد، مثلاً گفتار یازدهم کتاب کاملاً محدود به فرانسه و گفتار سیزدهم محدود به انگلستان است.

^۲ یولیوس پترسن (Julius Petersen) نکته جالبی را مطرح می‌کند، به این معنی که هر برخوردی با ادبیات خارجی تا اندازه‌ای تطبیقی است، زیرا آگاهانه یا ناآگاهانه از معیارهای برگرفته از محیط ملی نویسنده استفاده می‌کند. (*Die Wissenschaft von der Dichtung, Berlin, 1939, I, 7*). نگرش پترسن موجه است؛ با این حال، واضح است که اگر اصلاً بخواهیم معیارهایی داشته باشیم، جنبه تطبیقی پژوهش ادبی باید مصرح باشد نه تلویحی.

متون و مطالعات انتقادی یا تفاسیری که با چندین ادبیات سروکار دارند در این دسته قرار گرفته‌اند (به عنوان مثال، بسیاری از گزیده‌ها و آثار تاریخی و انتقادی مانند جهان از دید ادبیات اثر لیرد^۱، و *واژه‌نامه ادبیات جهان* و *دائرة المعارف ادبیات* اثر شپلی^۲). باید به خاطر داشت که اصطلاح ادبیات عمومی، مانند «ادبیات جهان»، قادر نیست روشی تطبیقی را تجویز کند. دوره‌ها و آثار «ادبیات عمومی» شاید مبنایی عالی برای مطالعات تطبیقی فراهم کنند، ولی خودشان لزوماً تطبیقی نیستند.

به نظر می‌رسد همین ابهام در اصطلاح «ادبیات عمومی» در این کشور به سود آن تمام شده است. تعریف بسیار دقیق محقق فرانسوی پل وان تیگم (دانشگاه سوربن) از اصطلاح «ادبیات عمومی» اگرچه در خارج از فرانسه مورد پذیرش گسترده واقع نشد، با این حال شایان توجه است.^۳ به اعتقاد وان تیگم، ادبیات ملی، ادبیات تطبیقی، و ادبیات عمومی نماینده سه سطح متوالی هستند. ادبیات ملی به مسائلی می‌پردازد که به ادبیات ملی واحدی محدود می‌شوند؛ ادبیات تطبیقی معمولاً با مسائلی سر و کار دارد که به دو ادبیات مختلف مربوط می‌شوند؛ ادبیات عمومی به بررسی تحولات در شمار بیشتری از کشورها اختصاص دارد که در مجموع واحدهای یکپارچه‌ای را شکل می‌دهند، مثل اروپای غربی، اروپای شرقی، اروپا، امریکای شمالی، اروپا و امریکای شمالی، اسپانیا و امریکای جنوبی، مشرق‌زمین و غیره. در ظاهر، ادبیات ملی مطالعه ادبیات درون دیوارهای یک کشور است، ادبیات تطبیقی به مطالعه ادبیات در آن سوی دیوارهای یک کشور می‌پردازد، و ادبیات عمومی بررسی ادبیات ورای دیوارهای یک کشور است.^۴ در پژوهش ادبیات تطبیقی، ادبیات‌های ملی همچنان عوامل اولیه هستند و کار تکیه‌گاه‌های بررسی را انجام می‌دهند. در پژوهش ادبیات عمومی، ادبیات‌های ملی صرفاً نمونه‌هایی برای گرایش‌های بین‌المللی فراهم می‌آورند. به اعتقاد وان تیگم، مطالعه درباره جایگاه هلوئیز جدید^۵ اثر روسو در ادبیات بخشی از ادبیات ملی خواهد بود، مقاله‌ای درباره

^۱ Laird [ed.], *The World Through Literature*

^۲ Joseph T. Shipley [ed.], *Charlton Dictionary of World Literature, Encyclopedia of Literature*

^۳ وان تیگم گاه از اصطلاح جایگزین «ادبیات تلفیقی» (Synthetic Literature) استفاده می‌کند.

^۴ در دسامبر ۱۹۵۰، پروفیسور کریگ لادرییر (Craig La Drière) این تعریف را در سخنان خود در بخش ادبیات تطبیقی انجمن زبان مدرن امریکا در نیویورک پیشنهاد کرد و در مجموعه مقالات دومین کنگره انجمن بین‌المللی ادبیات تطبیقی به تشریح آن پرداخت.

^۵ *Nouvelle Héloïse*

تأثیر ریچاردسن^۱ بر هلوئیز جدید روسو متعلق به قلمرو ادبیات تطبیقی است، و تحقیق در زمینه رمان عاطفی و خیال‌انگیز اروپایی در محدوده ادبیات عمومی قرار می‌گیرد. وان تیگم خود برای روشن کردن عقایدش در زمینه ادبیات عمومی چند اثر نوشته است، از آن جمله: *ادبیات لاتین دوره رنسانس*^۲، *تاریخ ادبی اروپا و آمریکا پس از دوره رنسانس*^۳، *پیش‌رومانتیسیم*^۴، *رومانتیسیم اروپایی*^۵ و *کشف شکسپیر در خاک اصلی اروپا*^۶. آثار زیر تلفیق‌های دیگری از این دست است: *ادبیات اروپایی و قرون وسطای لاتین* اثر کورتیوس^۷، *رومانتیسیم در جهان لاتین* اثر فارینلی^۸، *طرح کلی ادبیات تطبیقی*^۹ نوشته فریدریش، و دو شاهکار به قلم پل آزار با عناوین *ذهن اروپایی ۱۶۸۰-۱۷۱۵*^{۱۰} و *تفکر اروپایی در قرن هجدهم*^{۱۱}.

تعاریف وان تیگم دست‌کم موجب طرح یک سؤال می‌شود: آیا این کاری من‌عندی و بدون فکر نیست که اصطلاح ادبیات تطبیقی را، مانند وان تیگم، به سطح تحقیقات مبتنی بر مقایسه محدود به دو کشور تنزل دهیم و مطالعاتی را که بیشتر از دو کشور را در بر می‌گیرند مختص به حوزه ادبیات عمومی بدانیم؟ چرا مقایسه ریچاردسن و روسو باید تحت عنوان ادبیات تطبیقی طبقه‌بندی شود، در حالی که مقایسه ریچاردسن، روسو و گوته (این مقایسه را سال‌ها پیش اریش اشمیت^{۱۲} انجام داده است) در حوزه ادبیات عمومی قرار می‌گیرد؟ آیا اصطلاح «ادبیات تطبیقی» برای در برگرفتن تلفیق‌هایی که هر تعداد از کشورها را شامل شود (مانند کتاب *طرح کلی ادبیات تطبیقی* نوشته فریدریش) کافی نیست؟

احتمالاً وان تیگم در ایجاد دسته‌بندی‌های مجزای خود بیشتر به تقسیم کاری ضروری می‌اندیشیده تا واحدهایی با انسجام منطقی. تعداد آثار خلاق، تاریخی و انتقادی که محقق باید بررسی کند تا شاید بتواند تصویری قانع‌کننده از یک دوره یا

^۱ Samuel Richardson

^۲ *Latin Literature of the Renaissance*

^۳ *Literary History of Europe and America Since the Renaissance*

^۴ *Pre-romanticism*

^۵ *European Romanticism*

^۶ *Discovery of Shakespeare on the Continent*

^۷ Ernst Robert Curtius, *European Literature and the Latin Middle Ages*

^۸ Carlo Broschi Farinelli, *Romanticism in the Latin World*

^۹ *Outline of Comparative Literature*

^{۱۰} *The European Mind, 1680-1715*

^{۱۱} *The European Thought in the XVIIIth Century*

^{۱۲} Erich Schmidt

جنبه محدود ارائه دهد چنان فراوان شده است که نمی‌توانیم از او انتظار داشته باشیم بررسی یک یا چند ادبیات دیگر را نیز بر عهده بگیرد. وان تیگم از آن بیم دارد که، در مقابل، محققان متخصص در ادبیات تطبیقی بنا به دلایلی چون گرایش، شایستگی و دیرپایی قادر نباشند مطالعات بیشتر از دو ادبیات ملی را گرد آورند و با هم بیامیزند. در نتیجه، به گروه سومی از محققان نیاز داریم که یافته‌های ادبیات ملی و ادبیات تطبیقی را کنار هم بگذارند و با پیوند دادن آنها ادبیات عمومی را شکل دهند.

خطرهای چنین ترتیب و تنظیمی، جدا از کارآیی احتمالی آن، با توجه به این موضوع که تکروری در پژوهش امری مطلوب به شمار می‌رود کاملاً نمایان است. محققان ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی باید از سامان دادن به یافته‌های دیگران خرسند باشند (و این اقدام خود کار سترگی است). چنین تکلیفی این محققان را در معرض خطر از دست دادن ارتباط با متن ادبی قرار می‌دهد و ادبیات را مستعد مکانیزه شدن، سطحی شدن، و تهی شدن از انسانیت می‌سازد. بی‌تردید آثار خود وان تیگم نیز به طور کامل از این خطر بر کنار نمانده‌اند. از طرف دیگر، پل آزار در دو تلفیق خود به طرز خارق‌العاده‌ای در نشان دادن روح یک عصر (پیش از روشنگری و خردگرایی) توفیق یافته است.

ما غالباً فکر می‌کنیم که تقسیم‌بندی سختگیرانه بین کار محققان ادبیات ملی و ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی نه عملی است و نه مطلوب.^۱ محققان ادبیات ملی باید وظیفه خود را در گسترش افق‌های دیدشان درک و بدان عمل کنند، و باید تشویق شوند که گاه‌گاهی در دیگر ادبیات‌ها یا حوزه‌های مرتبط با ادبیات به گشت و گذار بپردازند. محققان ادبیات تطبیقی باید هر چند وقت یک بار به زمینه‌های محدودتر ادبیات ملی بازگردند تا یقین کنند که دست‌کم یک پای آنها محکم روی زمین قرار

^۱ پیشنهاد بینامتنی ورنر پ. فریدریش (Werner P. Friederich)، به دلیل تصنعی بودن، به همین میزان غیرقابل پذیرش است. بر اساس پیشنهاد فریدریش، پژوهشگران ادبیات تطبیقی می‌توانند خود را در حوزه آموزش به «نظام فرانسوی» محدود کنند، اما در پژوهش‌هایشان با «دیدگاه امریکایی» نیز مخالفتی نداشته باشند. نظر فریدریش در فصل «درباره تاریخ ادبیات تطبیقی در ایالات متحد» در جلد دوم از کتاب *مسائل تحقیقاتی در تاریخ ادبیات تطبیقی آمده است*.

(“Zur Vergleichenden Literaturgeschichte in den Vereinigten Staaten” in *Forschungsprobleme der Vergleichenden Literaturgeschichte*, II, eds. Fritz Ernst and Kurt Wais, Tübingen, 1958, p. 186).

گرفته است. این دقیقاً همان کاری است که بهترین محققان ادبیات تطبیقی، چه اینجا و چه خارج از این کشور، پیوسته انجام داده‌اند.

۳

هیچ یک از اصطلاحات مورد بحث [ادبیات ملی و ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی] کاملاً واضح و روشن نیست. بین همه این اصطلاحات، هم‌پوشانی وجود دارد. هرچند تعاریف ادبیات ملی و ادبیات تطبیقی و تمایز آنها آن‌قدر روشن است که مفید واقع شود. ما بر مفهوم امریکایی ادبیات تطبیقی که جامع‌تر است صحنه می‌گذاریم، ولی، در عین حال، تأکید می‌کنیم که موضوعاتی که ادعا می‌شود به این حوزه تعلق دارند باید نسبت به گذشته بر پایه معیارهای مشخص‌تری مورد موشکافی و بررسی قرار گیرند. ادبیات جهان به معنای ادبیاتی که چنین قابلیت برجسته و ممتازی دارد، یا به معنای ادبیاتی که با اقبال بین‌المللی مواجه شده است، اصطلاحی کارآمد است، اما نباید با سهل‌انگاری به مثابه بدیلی برای ادبیات تطبیقی یا ادبیات عمومی به کار رود. باید امیدوار بود که هرگاه ممکن باشد از استفاده از اصطلاح ادبیات عمومی اجتناب خواهد شد. این اصطلاح، دست‌کم در حال حاضر، برای بسیاری از افراد معانی بسیار متفاوت دارد. ما باید، بسته به مورد، در جای مناسب از مترادف‌هایی برای معنی ضمنی مورد نظر استفاده کنیم: ادبیات تطبیقی، یا ادبیات جهان، یا ادبیات در ترجمه، یا ادبیات غربی، یا نظریه ادبی، یا ساختار ادبیات، یا فقط ادبیات.

منابع

- Baldensperger, Fernand, and Werner P. Friederich. *Bibliography of Comparative Literature*. Chapel Hill, 1950.
Bibliographie générale de la littérature comparée (published with the aid of UNESCO). Paris.
 Carré, Jean-Marie. "La Littérature comparée depuis un demi-siècle." *Annales du Centre Universitaire Méditerranéen*. III (1951), 69-77.
 Etiemble, René. "Littérature comparée, ou comparaison n'est pas raison." *Savoir et Goût*. vol. III of *Hygiène des Lettres*. Paris, 1958, 154-73.

- Friederich, Werner P. "Our Common Purpose." *Yearbook of Comparative and General Literature*. IV (1955), 55-59.
- , "Zur Vergleichenden Literaturgeschichte in den Vereinigten Staaten." *Forschungsprobleme der Vergleichenden Literaturgeschichte* (ed. Ernst and Wais). Tübingen, II (1958), 179-91.
- Guyard, M. F. *La Littérature comparée*. Paris, 1951.
- Levin, Harry. "La littérature comparée: point de vue d'outre Atlantique." *Revue de littérature comparée*. XXVII (1953), 17-26.
- Munteano, Basil. "Littérature générale et histoire des idées." *Littérature générale et histoire des idées*. Actes du premier congrès national de littérature comparée. Paris, 1957, 20-30.
- , "Situation de la littérature comparée. Sa portée humaine et sa légitimité." *Comparative Literature*. Proceedings of the Second Congress. I, 124-42.
- Peyre, Henri. "A Glance at Comparative Literature in America." *Yearbook of Comparative and General Literature*. I (1952), 1-8.
- Remak, Henry H. H. "Comparative Literature at the Crossroads: Diagnosis, Therapy, and Prognosis." *Yearbook of Comparative and General Literature*. IX (1960), 1-28.
- Roddier, Henri. "De l'emploi de la méthode génétique en littérature comparée." *Comparative Literature*. Proceedings of the Second Congress. 1, 113-24.
- , "La littérature comparée et l'histoire des idées." *Revue de littérature comparée*. XXVII (1953), 43-49.
- , "Littérature comparée et histoire des idées." *Littérature générale et histoire des idées*. Actes du premier congrès national de littérature comparée. Paris, 1957, 16-19.
- Van Tieghem, Paul. *Histoire littéraire de l'Europe et de l'Amérique de la Renaissance à nos jours*. Paris, 1946.
- , *La Littérature comparée*. Paris, 1951 (fourth edition, revised).
- , (ed.). *Répertoire chronologique des littératures modernes*. Paris, 1935.
- Warren, Austin, and René Wellek. *Theory of Literature*. New York, 1948 (second edition, moderately revised, 1956).
- Wellek, René. "The Concept of Comparative Literature." *Yearbook of Comparative and General Literature*. II (1953), 1-5.
- , "The Crisis of Comparative Literature." *Comparative Literature*. Proceedings of the Second Congress. I, 149-59.
- , *A History of Modern Criticism 1750-1950*. New Haven, 1955.